

کالبد شکافی مسائل انتخاباتی در ایران ۳



نظام جمهوری اسلامی اصلاح پذیر نیست

چهارشنبه ۱۱ فروردین ۱۳۸۹ - ۳۱ مارس ۲۰۱۰

ندا حقیقت

ندای آزادی در ادامه تحلیل و بررسی مسائل انتخاباتی در ایران مصاحبه ای با محمود راسخ افشار یکی از اعضای شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران انجام داده است. در این مصاحبه ضمن ریشه یابی مسائل گذشته سیاسی در ایران به راه حل هایی برای موفق شدن جنبش اخیر در ایران اشاره شده است.

ابتدا لازم می بینیم که تعریفی از سوسیالیسم ارائه شود. سوسیالیسم اندیشه ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که هدف آن لغو مالکیت خصوصی ابزارهای تولید و برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزارهای تولید است. این «مالکیت اجتماعی» ممکن است مستقیم باشد، مانند مالکیت و اداره صنایع توسط شوراهای کارگری، یا غیر مستقیم باشد، از طریق مالکیت و اداره دولتی صنایع.

اگر چه اندیشه های مبتنی بر لغو مالکیت خصوصی پیشینه زیادی در تاریخ دارد ولی جنبش سوسیالیستی بیشتر پس از شکل گیری جنبش کارگری در قرن نوزدهم میلادی اهمیت سیاسی پیدا کرد. در آن قرن حزب های گوناگون که خود را سوسیالیست، سوسیال دموکرات و کمونیست می نامیدند با هدف لغو مالکیت خصوصی در اروپا و امریکا شکل گرفت. پیروزی شاخه بلشویک حزب سوسیال دموکرات روسیه در انقلاب اکتبر روسیه موجب انشعابی بزرگ در جنبش سوسیالیستی جهان شد و حزب هایی که با روش بلشویکها موافق نبودند (اغلب با نام حزب سوسیال دموکرات) مدافع حقوق کارگران شدند در حالی که با روش حکومت شوروی مخالفت می کردند. برگزاری تظاهرات و راهپیمائی اول ماه مه در دفاع از حقوق کارگران از فعالیت های همیشگی حزب های سوسیالیست در بیشتر کشورهای جهان است. در قرن بیستم حزب های سوسیالیست یا سوسیال دموکرات (با برنامه هایی که به درجات مختلف سوسیالیستی است) در بسیاری از کشورهای اروپائی به قدرت رسیدند.

شرح مصاحبه :

به چه دلیل شورای سوسیالیستهای چپ ایران نام موقت را برای خود برگزیده است؟

ما امیدوار بودیم در زمان تشکیل شورا زمینه ای برای ایجاد تشکل، حزب یا سازمان بزرگی از چپها ایجاد شود. چپها از یکطرف با سوسیالیست واقعا موجود سر و کار داشتند (روسیه یا استالینی) و از طرفی با سوسیال دموکراسی به شکلی که بعد از 1914 تغییر شکل داد و فعالیت کرد.

بر مبنای منشور ما سوسیالیستی مد نظر است که دموکراتیک و مخالف با استبداد و آنچه که سوسیالیسم به شکل شوروی بیانش بود، باشد و از افرادی تشکیل شده که دو بخش هستند:

افرادی با سابقه طولانی سیاسی در خارج از کشور از قبل از دوره شاه (دهه 60 میلادی) یا با سوابق مختلف مارکسیستی بخش جوانتر که یا اواخر دوره شاه به خارج کشور آمده اند یا پس از انقلاب

هدف شورای موقت سوسیالیستهای چپ این بود، پراکندگی که در چپ بوجود آمد را پایان دهد اما این پروژه تا کنون موفق نشده است. آیا به عقیده شما جامعه فردای ایران می تواند جامعه ای سوسیالیستی باشد؟

ما آن بخش از جریان سوسیالیستی هستیم که اگر چه آرمان ما جامعه سوسیالیستی است ولی بر این عقیده نیستیم که سوسیالیست را در هر جامعه و هر دوره ای می توان پیاده کرد و دیدگاه ما بر مساله فروپاشی شوروی همین است.

مناسبات اقتصادی که در ایران بوجود می آید مناسبات سرمایه داری بورژوازی خواهد بود. با توجه به شرایط کنونی جهانی در ایران سیستم سرمایه داری ادامه خواهد یافت. تا کنون وسایل و مصالح زندگی سوسیالیستی بوجود نیامده و تز سوسیالیست در یک کشور با تجربه شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیست موجود ثابت کرد که سوسیالیست یک مساله جهانی است و در یک یا دو کشور بخصوص عقب مانده نمی تواند بوجود بیاید.

مساله سوسیالیست یک مساله ارادی نیست که عده ای اراده کنند و در جایی و در هر زمانی و با هر داده فرهنگی تاریخی بوجود آید و مثل هر چیز دیگری پیش شرط هایی دارد بطوریکه مارکس و بنیانگذارانی از این دست این پیش شرط ها را بیان می کنند سطح بسیار بالایی از تکنولوژی، نیروهای مولد و ثروت و فرهنگ است و از نظر تاریخی حتی سطح پیشرفت کشورهای غربی به حد لازم نرسیده چه رسد کشوری مثل ایران. به عنوان مثال شما ممکن است یک معمار تحصیلکرده داشته

باشید که قادر به ساخت مرتفع ترین ساختمان باشد اما اگر به او مصالحی از قبیل خاک و تیر چوبی بدهید ممکن نیست که بتواند کار کند. در ایران و جوامعی مانند ایران آنچه مصالح را در اختیار می گذارد، طبقه کارگر، سطح فرهنگ، تاریخ و مجموعه عوامل چیزی مانند تیر چوبی و کاه است و اگر خیلی هنر به خرج دهید می توانید جامعه ای شکل دهید، نه اینکه جامعه سوسیالیستی.

نه اینکه دلمان نمی خواهد جامعه ای سوسیالیستی بوجود آید بلکه مصالح وجود ندارد. تجربه شوروی نشان می دهد که با فشار و زور نمی توان چنین آرمانهایی را محقق کرد.

آیا به اعتقاد شما در جامعه ایران مناسبات اقتصادی بصورت سیستم سرمایه داری شکل خواهد گرفت؟

در حال حاضر ما مناسبات سرمایه داری داریم ولی پوشش خارجی آن سیستم اسلامی است. از نظر تاریخی سرمایه داری جهانی در گسترش خود تمام مناسبات کهنه را در جوامع غیر سرمایه داری به انقراض می کشاند از طریق صدور کالا، سرمایه، فناوری، علم، الگوی مصرف و ... بنابراین جامعه سنتی (اگر اسم آنرا ما قبل سرمایه داری بگذاریم) مناسبات (ارباب و رعیت) از بین رفته و اقتصاد کشور بر سرمایه داری بنا شده است. لذا این مناسبات وجود دارد منتهی موانعی برای رشد آن هست که با از بین رفتن آن در چارچوب بورژوازی راه تکامل معقول تری طی خواهد کرد. سوسیالیستها می گویند شرایط سوسیالیستی وجود ندارد و مناسبات به همین شکل ادامه خواهد یافت.

چگونه می توان در جامعه ای مثل ایران سیاستهای سوسیالیستی پیاده کرد، چنانکه گفتید این جامعه ما قبل سرمایه داری است؟

سیاست سوسیالیستی این است که ما بتوانیم با فشار آوردن سطوح پایین تعادلی ایجاد کنیم یعنی از طریق عدالت اجتماعی که میان نیازهای تولید سرمایه داری از یکطرف و از طرف دیگر رسیدگی به وضع کارگران و زحمت کشان یا به عبارت دیگر از نظر توزیع فرآورده های اجتماعی یک نظام "عدالت اجتماعی" برقرار شود که این دوره در تعادل منطقی قرار گیرد به شکلی که نه سدهایی برای تولید فراهم شود (بیمه، حقوق، مزایا) و نه از طرف دیگر همه چیز در خدمت تولید باشد و مصالح کارگران نادیده گرفته شود. کار ما در جامعه بورژوازی ایجاد چنین تعادلی است یعنی تعادل میان تولید و توزیع.

نظام اقتصادی ایران به شکل کنونی اصلاح پذیر است؟

قبل از اینکه بگوییم نظام اصلاح پذیر است یا نه باید نگاهی کنیم به انقلاب 57 و ارزیابی به جایگاه تاریخی و ماهیت جمهوری اسلامی و وظایف تاریخی که نظام در مقابل آن بر عهده داشته است.

من انقلاب 57 را نه فاجعه و نه توطئه می دانم بلکه یک حلقه ای از

جریان تاریخی در ایران می دانم. اولین مبارزه انقلاب 1357 اولین با جنبش تنباکو شروع و از دوبخش تشکیل شد:

1- بخش تحصیلکرده و پیشرو که در جامعه اقلیتی را تشکیل می داد و رو به گسترش و پیشرفت بود.

2- نیروهای جامعه کهنه ایران که شامل روستائیان، فعالان تجاری بازار و کسبه و از نظر اعتقادی روحانیت غیر درباری می شد. ائتلافی بین این دو نیرو بوجود آمد که آغاز آن جنبش تنباکو بود. هدف این دو ائتلاف چه بود؟

هدف مبارزه و قطع نفوذ سلطه بیگانه بود. بخش تحصیلکرده و متعلق به جامعه مدرن ایران نفوذ و سلطه بیگانه در ایران را که بر عوامل ارتجاعی داخلی مثل ملاکان بزرگ بخشهایی از بازار و دربار این نیرو استوار بود را مانعی می دانست در راه پیشرفت اقتصادی سیاسی اجتماعی و فرهنگی ایران و از طرفی یک نیرو به سرکردگی روحانیت مخالف نفوذ خارجی نبود تنها از این نظر که نفوذ خارجی ها در دربار و دستگاه حکومتی را عاملی برای قطع روحانیت در حکومت می دانست. در نهایت هدف تامین استقلال ایران بود. دشمن واحد بیگانه بود و نیروی اصلی انگلیس و بعدها آمریکا بود.

این ائتلاف بارها به موفقیت موقت دست یافت (جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه، مجالس اول تا پنجم، ملی شدن صنعت نفت که در نهایت به انقلاب سال 57 انجامید).

تا انقلاب 1357 برای این دو بخش تقسیم کار ضمنی وجود داشت، هر وقت این ائتلاف به موفقیت می رسید عناصر مدرن امور اداره مملکت در بخشهای وزارت و وکالت را بدست می گرفتند و روحانیت نقش بسیج مردم با تکیه بر اسطوره های مذهبی را بر عهده داشت و از زبان مذهب استفاده می کرد که مردم را سیاسی کرده و علیه نظام حاکم بشورانند. از آنجا که هدف اصلی استقلال بود و دو گروه تصور می کردند که اگر سلطه بیگانه از ایران قطع شود مساله آزادی و دموکراسی و پیشرفت خود به خود تامین خواهد شد لذا در بین این دو نیرو هیچگاه بحث اقتصاد سیاسی و فرهنگ گفتمانی صورت نمی گرفت و حتی هر دو نیرو مظاهر تمدن جدید را که به دست رضا شاه یا پسرش بوجود آمد به یک نوع چون پدیده خدمت به بیگانه است نفی می کردند نه اینکه چون به نفع مردم ایران است.

این دو نیرو از دو موضع کاملاً متضاد با هم ائتلاف کرده بودند و با سلطه بیگانه و عوامل بومی آن مبارزه می کردند یکی از موضع از بین بردن موانع پیشرفت و دیگری از موضع ضدیت از پیشرفت و بازگشت به گذشته ولی وجود دشمن خارجی روی تناقض سرپوش می گذاشت و در اتحاد طرفین از هم سوال نمی کردند چرا مبارزه می کنید و هر کدام درک

دیگری از امپریالیسم داشت.

در انقلاب 1357 برای اولین بار پیروزی کامل بود. نه تنها سلطه بیگانه از بین رفت بلکه مرکز نفوذ عامل بیگانه (دربار و هیات حاکمه) از آریکه قدرت به زیر کشیده شد بنابراین از فردای پیروزی انقلاب این ائتلافی که بوجود آمده بود ائتلاف متناقض و متضاد بود. از آنجایی که اداره کامل مملکت دست این ائتلاف می افتاد دیگر نمی توانست روی تناقض ها سرپوش بگذارد و یکی باید بر دیگری پیروز می شد. در نتیجه دولت اول بازرگان بوجود آمد و دولت بازرگان دولت جبهه ملی بود که خودش مجموعه تناقضات بود و یکی از این مجموعه تناقضات فرد بازرگان بود، بازرگان فردی مذهبی بود و بین این دو قطب کشیده می شد. حفظ اسلام و پیشرفت و از طرفی مواضعی نظیری فردی همچون دکتر سنجابی که از نیروهای لائیک بود. این دولت نمی توانست دوام بیاورد چون نیروی اصلی رادیکال را روستائیان مهاجری تشکیل می دادند که در اطراف تهران و یا شهرهای بزرگ زندگی می کردند یعنی افرادی که پس از شکست انقلاب سفید به شهرها روی آوردند و چون رهبری منسجمی نداشتند رهبری خمینی روی اینها سرپوش گذاشت.

افرادی نظیر دکتر سحابی معتقدند که تجربه انقلابی دوباره برای ایران مناسب نخواهد بود بلکه باید از طریق اصلاحات امور را پیش برد، آیا باید پروژه اصلاحات را در پیش گرفت یا دوباره بر علیه ساختار مخدوش موجود جمهوری اسلامی انقلاب کرد؟ به نظر برخی اصلاح طلبان انقلاب همه چیز را بر هم می زند و به نفع جامعه نخواهد بود. مذهب در جامعه ما قبل از سرمایه داری یک شکل و ساختار دارد که در نتیجه قرنها انطباق با شرایط اقتصادی اجتماعی قوام پیدا کرده است. بنابراین اگر جامعه ایران بخواهد از جامعه ما قبل سرمایه داری به سرمایه داری گام بگذارد لازمه اش این است که در مذهب تغییراتی روی دهد که بتواند با نیاز جامعه سرمایه داری انطباق پیدا کند. در اروپا همین روند بوجود می آید یعنی از طریق جنبش لوتر(پروتستان) فردیت فرد مسیحی را در مقابل کلیسا تامین می کند و آوردن این تز که فرد مسیحی برای ارتباط به خدا نیاز به واسطه ندارد به ساختار فئودالی کلیسا ضربه می زند. بنابراین وظیفه انقلاب اسلامی از یکطرف روشنگری عملی توده های مردم نسبت به مذهب اسلام به عنوان یک الگوی اداره اجتماعی و از طرف دیگر روشنگری در زمینه خرافات مذهبی و به ویژه شناسایی قشر روحانیت سنتی است.

در واقع می شود ادعا کرد که خمینی ناخواسته بزرگترین روشنگر تاریخ مدرن در ایران بود؛ روشنگری که خمینی و نظام پس از او نسبت به قشر روحانیت و ناتوانی وعدم کفایت این قشر و پیروانش بوجود آورد. قوانین اقتصادی و اجتماعی بر اساس شریعت اسلام همه برای

جامعه دیگری شکل گرفته بود و در طرف 30 سال حکومت جمهوری اسلامی حتی عقب مانده ترین قشرهای اجتماعی را هم به ماهیت نظام واقف کرد. برخلاف نظر دکتر سحابی جمهوری اسلامی این وظیفه تاریخی بر عهده اش نبود که عامل ترقی و پیشرفت ایران شود بلکه از یکطرف نشان دادن عملی این واقعیت که مذهب به حوزه خصوصی افراد مربوط می شود بنابراین ضرورت جدا بودن دین از دولت از یکسو و از سوی دیگر زمینه سازی برای دستکم آغاز ایجاد آن تغییراتی که در فقه شیعه که این مذهب را برای جامعه سرمایه داری آماده می سازد و نمونه آن افرادی مانند آیت الله منتظری، کدیور، اشکوری، سروش و غیره هستند. آیت الله منتظری تغییراتی را در اصول فقه شیعه بدعت گذاشت و حق را جایگزین تکلیف کرد یا در بحث آزادی عقیده حتی وی با آزادی مذهب بهائیت نیز تا اندازه ای توافق داشت و اینکه وظیفه فقه این است که امر به معروف کند نه اینکه مردم را مجبور به پیروی از دستورات مذهبی که این یا آن فقیه تشخیص می دهد، کند.

آیا بطور کلی نظام جمهوری اسلامی اصلاح پذیر است؟

این نظام اصلاح پذیر نیست به این دلیل که یک نظام آئینی یا دکتترین نظامی است که بر یک یا دو اصل بنا می شود مثلا نظام سوسیالیسم واقعا موجود شوروی نظامی بود که بر دکتترین حکومت تک حزبی (حکومت حزب کمونیسم) استوار بود و زمانی که گورباچف بر آن شد که اصلاحی بر این امر ایجاد کند و به ترکیب این آئین دست بزند یعنی حکومت تک حزبی را بردارد و احزاب را آزاد کند تمام بنای ساختاری دولت شوروی در هم ریخت و بجای اصلاحات، کل نظام از بین رفت.

در نظام جمهوری اسلامی این دکتترین یا آئین ولایت مطلقه فقیه است حال اگر منظور از "اصلاحات" اصلاح طلبان حفظ ولایت فقیه از یکطرف و از طرف دیگر تقویت جمهوریت در نظام باشد، این دو بخش قابل جمع شدن با هم نیستند. درحقیقت از روز اول تاسیس جمهوری اسلامی بر روی یک تضاد و تناقض بنا شد. اسلامی بودن از یکطرف و جمهوری بودن از طرف دیگر. در این سی سال این تناقض به نوعی با هم مدارا کردند. هر چند این تناقضات در مواقع بحرانی با دخالت آیت الله خمینی حل شده بود، اما ادامه داشت. جناح اصلاح طلبی جناحی است که خواهان تقویت بخش جمهوری است ولی قانون اساسی جمهوری اسلامی طوری تنظیم شده است که قدرت مطلقه در اختیار ولی فقیه است. اگر جمهوریت بخواهد بر ولی فقیه غلبه کند احتیاج به نیرو دارد یعنی مردم را در مقابل حاکمیت بسیج کرده و اراده جمهوریت را به زور به حکومت تحمیل کند. با توجه به اینکه اکثریت مردم با توجه به واقعیات اصل نظام را قابل پذیرش نمی دانند می خواهند کل نظام را از بین ببرند. در واقع چرا باید نظام حفظ شود؟!

اگر تصور این باشد که مردم برای اصلاحات بسیج شده اند، بسیار بعید به نظر می‌رسد. از طرفی تجربه تاریخ ما این است که در ظرف 120 سال تجربه مبارزه برای آزادی هر بار که حاکمیت مستبد آغاز به عقب نشینی کرده مردم تا براندازی نظام پیش رفته اند و اینبار نیز استثنا نخواهد بود. همچنین باید در نظر داشته باشیم که حاکمان کنونی از آنچنان امتیازات اقتصادی سیاسی اجتماعی برخوردارند که به سادگی حاضر به مصالحه و عقب نشینی نخواهند بود زیرا می‌دانند هر عقب نشینی برابر با نابود شدنشان است و باید در نظر داشت که با مقاومتی که مردم در 9 ماه گذشته از خود نشان دادند جدای از ظلم و ستمی که سران نظام در سی سال گذشته داشتند در این مدت روشن است که مردم آنها را پای میز محاکمه و سوال و جواب خواهند کشاند، بنابراین به نظر من این نظام یا خواهد بود یا خیر و حد وسطی وجود نخواهد داشت.

صرفنظر از شباهتها یا تفاوتهای انقلاب فرانسه با جنبش اخیر ایران باید گفت افرادی نظیر میرابو، مارا، دانتون و ریسپیر با تاثیر پذیری از ایده های فیلسوفان عصر روشنگری نظیر ولتر و روسو علیه سلطنت مطلقه لویی شانزدهم طغیان کردند اما انقلاب فرانسه رهبری قدرتمند و واحد نداشت، آیا جنبش اخیر ایران رهبر دارد یا لااقل نیاز به رهبری در این جنبش وجود دارد؟

برای اولین بار مبارزه داخلی است یعنی یک بخش از جامعه با بخش دیگر می‌جنگد. نیروی عمده صحنه قشر متوسط شهری است که اغلب تحصیلکرده، جوان با شناخت گسترده جهان و آگاهی است و طبقات دیگر جامعه نظیر کارگران و بخشی از مردم شهرستانها و حتی تهران بطور فعال نقش ندارند. برای قشر متوسط، آزادی و حق تعیین سرنوشت مفهوم روشنی است اما این مفاهیم بین طبقه کارگران و روستاها و حتی تهران چنین نیرویی نیست که آنان را به مبارزات بکشاند و اغلب اعتصابات کارگری و صنفی رهبری ندارد که این دو بخش را به هم وصل کند.

در مبارزات تا سال 1357 شعارها و علائم روشن شناخته بود. "استقلال و آزادی" شعار و خواسته مشترک مردم بود اما اینبار مبارزه خیلی پیچیده تر است. در ایران سابقه حزبی و سازمان های سیاسی با عمر طولانی نداریم و چندگانگی جنبش اصلاح طلبان و ساختار شکنان و کسانی که خواهان براندازی اند سایه روشن های زیادی از نظر طبقاتی است و خواسته های اقتصادی و اجتماعی شکل نگرفته است. اگر فازبندی کنیم جنبش فاز اول یعنی اعلام موجودیت را گذرانده است که عامل و نه علت آن تقلب در انتخابات است و فاز دوم آن فاز تثبیت است. فاز

سوم فاز سیاسی شدن جنبش است. در واقع جنبش در این دو فاز اعتراضی بوده است (رای مرا پس بده). ولی تجربه این مدت مبارزه و تا اوج آن عاشورا کم کم برای شرکت کنندگان مشخص می کند که فقط از طریق تظاهرات خیابانی نمی توان نظام را از بین برد و با شعارهای خوش بینانه نمی توان به مقصود رسید. در این مرحله این مساله مطرح می شود که جنبش کنونی از یکطرف و از طرف دیگر مبارزه با نظام خودکامه استبدادی که تنها راه حل آن مقاومت تا به آخر است و بسیار سازمان یافته و متشکل است بدون داشتن رهبری (فردی، حزبی یا سازمانی) نمی شود پیش بینی کرد که به چه شکل مبارزه خواهد کرد و پیش خواهد رفت. یعنی نظام جمهوری اسلامی برود و بعد چه نظامی باید عرضه شود به همین دلیل در مقاله ها بحث طرح قانون اساسی مطرح می شود. در اینجا ضرورت تشکل ها، سازمانها و احزاب سیاسی مطرح می شود که نمی توان پیش بینی کرد به چه صورت خواهد بود. جنبش بدون داشتن رهبری سیاسی که بتواند حلقه های جدا را از طریق برنامه دولت جانشین و تضمین استمرار برنامه تاکتیک و استراتژی مبارزه تغییر دهد، به نتیجه نخواهد رسید و حدس من این است که بر خلاف دورانهای تا سال 57 جریانهای چپ ملی، لائیک، بورژوازی و خرده بورژوازی کارگران و غیره دور یک رهبری واحد جمع نمی شوند تا منافع و خواسته های مختلف در یک صف قرار گیرد.

فکر می کنم موسوی و کروبی به انتهای جاده رسیده اند. دو استراتژی وجود دارد اول اینکه در درون نظام عمل کند که تاکتیک های آن محدودیت دارد دوم اینکه بر سر براندازی نظام مبارزه کند که تاکتیک ها بر روی آن باز است. استراتژی اول کم کم به انتها می رسد و میدان عمل دیگری در پیش روی آن نمانده است چنانچه بحث رفتن موسوی و کروبی به سمت تاکتیک دوم پیش می آید. به طبع هر چه حاکمیت بیشتر در مقابل هر تغییر که حتی خودی ها طلب می کنند مقاومت به خرج بدهد حرکت به سمت تاکتیک دوم بیشتر سو خواهد یافت و کم کم عناصری از اصلاح طلبان به این نتیجه می رسند که نظام اصلاح پذیر نیست و دو راه دارند اینکه یا کنار بکشند یا به استراتژی دیگر بپیوندند یعنی مشکل خود نظام جمهوری اسلامی است.

باید شکل مبارزه عوض شده و رادیکالیزه شود. تمام انقلاب ها با خواسته های پایین شروع شده اند ولی مقاومت حاکمیت جنبش را رادیکال تر می کند دوره شاه هم همینطور بود هر چه شاه بیشتر مقاومت کرد جنبش رادیکال تر شد و شاه زمانی صدای انقلاب را شنید که نتوانست کاری از پیش ببرد. الان شوق نیرویی که فکر می کردند از یک تظاهرات به تظاهرات دیگر می توان کاری از پیش برد به سمت عقلانیت سوق پیدا کرده است. یادمان نرود شاه در نهایت با اعتصابات

کارگران صنعت نفت به زانو درآمد و در نهایت نظام را می توان از طریق شریانهای حیاتی مستاصل کرد آنهم در زمینه اقتصادی نظیر بستن بازار، اعتصاب کارگران وغیره که اینها همه سازماندهی سیاسی می خواهد. جنبش رهبری ندارد و موسوی و کروبی لنگ لنگان در آخر جنبش حرکت می کنند ولی یک عده از روشنفکران لائیک مذهبی جنبش را هل می دهند و وادار می کنند که بیانیه دهند. مبارزه دراز مدت خواهد بود. الان به دوره ای از تعقل، تفکر، بازبینی و برداشت واقع تری از نیروهای خودی و کمبودهایی که در جنبش است می رسیم. آیا این مشکلات در خارج کشور حل می شود یا خیر معلوم نیست. در داخل امکان ایجاد سازمانهای علنی بعید به نظر می رسد ولی کمبود جریانهای سیاسی و رهبری سیاسی مشهود است و عناصر سیاسی از درون یا بیرون چگونه این کمبودها را جبران خواهند کرد، باید منتظر ماند.

در سال 1357 هیچ نیرو و حزب سیاسی وجود نداشت که حامل آزادی و دموکراسی باشد. آلترناتیو آزادی خواهی وجود نداشت. مردم می گفتند آزادی و دموکراسی می خواهند ولی معنای آنرا نمی دانستند. مبارزه امپریالیستی به پایان رسید اما مساله دیگری یعنی وارد شدن به مبارزات داخلی پیش آمد.

در حال حاضر شرایط کشور به گونه ای تغییر یافته است. درصد شهرنشینی افزایش یافته و بحث ارتباطات رسانه ای حکم فرما شده است ضمن اینکه مردم در طی 30 سال با گوشت و پوست و خون خود لمس کرده اند که حکومت دینی یعنی استبداد، زور و فاسد کردن مذهب، همه اینها دستاوردهای خوبی است.